



او  
را...

محدثه افشاری اکمل

سرشناسه	:	افشاری اکمل، محدثه، ۱۳۷۶-
عنوان و نام پدیدآور	:	او را... / محدثه افشاری اکمل.
مشخصات نشر	:	اصفهان: سلام سپاهان، ۱۳۹۷.
مشخصات ظاهری	:	۳۷۴ص. : ۲۱/۱۴×۵/۵س.م.
شابک	:	۹۷۸-۹۶۴-۲۱۸-۳۱۵-۹
وضعیت فهرست نویسی	:	فیبا
مرسوعه	:	داستان‌های فارسی -- قرن ۱۴
موضوع	:	-- Persian fiction ۲۰th century
رده بندی ننگر	:	PIR ۸۳۳۴ ۱۳۹۷ الف ۵۴۳۷۶/ف
رده بندی دیویی	:	۶۲/۳فا۸
شماره کتابشناسی ملی	:	۵۳۶۷۱۸۷
سرشناسه	:	افشاری اکمل، محدثه، ۱۳۷۶-
عنوان و نام پدیدآور	:	او را... / محدثه افشاری اکمل.



انتشارات سلام سپاهان

عبدالرسول ملک احمدی      تلفن: ۰۲۳۰۰۹۵۸۶

... اورا

نویسنده: محدثه افشاری اکمل

تنظیم کننده و صفحه آرا: اکرم شادانی فر

سال و نوبت چاپ: ۱۳۹۷ / اول

تعداد صفحه: ۳۷۴

شمارگان: ۱۰۰۰

بهاء: ۲۵۰۰۰ تومان



آمده

لیخنه می زانم در جشانم را می بندم!

یک قطره اشک، از گوشه‌ی چشم تا انحنای ملائیم لبم را طی می کند و ریه هایم  
پر می شود از عطر ناهن!

سرم را بالا می گیرم. بیشتر در آغوست می فشاری مرا!

اشک بعدی، روی گونه‌ی گلگونم از خجلتم، با عرق پیوند می خورد و

این سنگینی به زمینش می زند!

خب همیشه سنگینی، زمین زنده است.

اما چرا من اینقدر بالا آمده‌ام؟

شانه هایم را می مالی! خستگی ام در رفته! بزم را کجا گذاشتی؟

آخ که چقدر سبک شده‌ام...

راستی! من اینجا چه می کنم؟؟

چشمم را می بندم و بر می گردم به همان جاده‌ی تاریک!

همان جایی که می دویدم اما جلو نمی رفتم!

چشمم باز بود اما نمی دیدم!

می شنیدم اما نمی شنیدم!

نفس می کشیدم اما زنده نبودم!

باز ی رسم به همان گودال... نمی افتم اما سقوط می کنم!

دوباره تکرار و تکرار...

صدای بی کس، تنگی نفس و قلبی که تیر می کشد!

داد می زنم و از خراب می برم.

با مهربانی نگاهم می کنی!

- ترس! تمام شد!

نفس راحتی می کشم! دوباره در آغوش توام...!

غرق اشک میشوم و سرم را پایین می اندازم!

ناله می کنم

- انت المولا و انا العبد...

بیشتر در آغوش می فشاری مرا! و ادامه می دهی

- و هل یرحم العبد الا المولا...؟؟

«و که می داند که چه گذشت بین ما!»

راستی نگفتی بارم را کجا گذاشتی؟؟

من کان الله، کان الله له...

روزی که دنیا قشنگ شد، باهاش قرار گذاشتم که دنیای خیلی هارو قشنگ کنم.

همونجوری که پشت سر هم وسیله‌هاشو برای کمک به من فرستاد، ازش خواست که وسیله بشم برای کمک به بنده‌هاش!

حجت زیادی ندارم! هرچی که هسترو توی داستان می‌خونید.

فقط خواستم تشکر کنم از تمام بزرگوارانی که وسیله‌ی خدا شدن برای کمک به من!

اول از همه همسر عزیزم که در نوشتن این رمان بیشترین کمک‌رو به بنده کردن، بعد هم اساتید بزرگوار، حجت الاسلام علیرضا پناهیان، حجت الاسلام سیدمحمدباقر حسینی، استاد علی اکبر رائفی پور و تمامی مدیران تشکیلات نورانی تنها ایرادش علی‌الخصوص آقای اکبری، خانم گیوه چی و خانم کارگر.

محبوبه اشرفی اکمل